

واژگان کلیدی

قآنی

فردوسی

شاهنامه

روایات ملی

روایات پهلوانی

آشناترین شاعر ادب فارسی با شاهنامه

دکتر سجّاد آیدنلو

استادیار دانشگاه پیام نور اورمیه

چکیده

قآنی به دلایلی به کرات از نامها و داستانهای شاهنامه‌ای در شعر خویش بهره گرفته و این تلمیحات را برای مدح، توصیف طبیعت، معشوق و احوال خود، تمثیل‌سازی و بیان مقاصد تعلیمی به کار برده است. مهم‌ترین بخش اشارات ملی- پهلوانی قآنی که موجب برتری وی بر سایر شاعران است، تلمیحات نادر اوست که از مآخذ متعددی مانند شاهنامه، منظومه‌های پهلوانی، متون تاریخی و ادبی دیگر و روایات نقلی و شفاهی/ عامیانهٔ زمان استفاده شده است. شماری از ویژگیهای تلمیحات شاهنامه‌ای قآنی عبارت است از: دقت در جزئیات داستانهای شاهنامه، رعایت جادوی مجاورت، تقابل ویژگیهای یک شخص با خود او در ساختار تلمیح، تشبیه ممدوح به دو شخصیت شاهنامه‌ای با وجه‌شبهی واحد، ستایش ممدوح با ترکیب دو نام شاهنامه‌ای، و ... او افزون بر روایات شاهنامه به نام و نکته‌هایی از سرگذشت فردوسی نیز اشاره کرده است.

قآنی به گواهی شواهد متنوع و فراوان دیوانش پر توجه‌ترین شاعر ادب فارسی به شاهنامه است و بیش از سخنوران دیگر توانسته تسلط خیره‌کنندهٔ خود را بر روایات ملی- پهلوانی ایران، در شعر خویش عرضه کند.

aydenloo@Gmail.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۷/۱۲/۱۵

نشانی پست الکترونیکی نویسنده:

تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۸/۷

مقدمه

قائنی شیرازی (۱۲۲۲-۱۲۷۰ ه.ق) شاعری است که اگر با همان تواناییهای ادبی و استعداد سخنوری چند سده پیشتر از زمان زندگی اش زاده می شد شاید امروز یکی از گویندگان نامدار و برجسته ادب فارسی- در پایه مثلاً خاقانی- به شمار می رفت، اما جبر تاریخ و ظهور او در دوره قاجار که نهایت کوشش بیشتر شاعرانش نزدیک شدن به شیوه بزرگان سبک خراسانی و عراقی بوده است، موجب کم توجهی منتقدان شعر فارسی به وی و در نتیجه ناشناخته ماندن بعضی ویژگیهای سخنش شده است.

یکی از وجوه اهمیت شعر قائنی که می تواند سبب «آستی»^۱ همه محققان و علاقه مندان ادب فارسی با او شود پشتوانه بسیار گسترده فرهنگی وی به ویژه در حوزه اشارات و تلمیحات شاهنامه ای است که صرف نظر از یکی دو اشاره کوتاه و گذرا (برای نمونه، نک: حمیدی، ۱۳۶۴: ۱۱۴) مورد توجه اهل فن - حتی پژوهشگران و منتقدان شعر مکتب/ جریان بازگشت و مشخصاً سخن قائنی- قرار نگرفته است، در حالی که فراوانی کاربرد و نحوه نمود عناصر و شخصیت های ملی- پهلوانی در دیوان او به اندازه ای نمایان است که خواننده و منتقد شعرش را با این پرسش رویارو می کند که آیا قائنی تعمد و اصراری در برجسته کردن این بخش از زمینه فکری- فرهنگی شعر خویش داشته است؟ پاسخ هر چه باشد چنانکه در دنباله بحث نشان داده خواهد شد او به احتمال بسیار بیش از همه شاعران ایران با شاهنامه و روایات پهلوانی آشنایی داشته یا حداقل توانسته است موفق تر از دیگران این اشراف و آگاهی ژرف خود را بنمایاند.

شاهنامه از هنگام پایان نظم آن جایگاه ویژه ای در نظر عموم مردم ایران داشته و از این روی به شیوه های مختلف و نیز متفاوت به لحاظ کم و کیف، مورد توجه بیشتر فرهیختگان اعم از شعرا، نویسندگان، مورخان و... بوده است. طبعاً قائنی هم که سخن سزایی فاضل بوده (نک: قائنی، ۱۳۳۶: هفت مقدمه) از این سنت غالب ادبی تأثیر پذیرفته است ولی غیر از این دلیل کلی و عمومی شاید بتوان علل دیگری نیز برای شاهنامه گرایی نظر گیر قائنی برشمرد. نخست اینکه در سبک شناسی شعر فارسی او از گویندگان مکتب/ جریان بازگشت ادبی است و چنانکه گفته شد اهتمام عمده شعرای این مکتب، پیروی از اسلوب نمایندگان اصلی سبک خراسانی و عراقی بوده است.^۲

شاهنامه نیز مشهورترین اثر سبک خراسانی است و طبیعی است که در مرکز توجه ویژه این شاعران - از جمله قآنی - باشد. به همین دلیل در بررسی نمونه اشعار سخنوران تقریباً معاصر با قآنی نیز - نظیر: فتحعلی خان صبا،^۳ قائم مقام فراهانی، وصال، داوری،^۴ سروش، فتح الله خان شیبانی و محمود خان ملک الشعراء کاشانی - تلمیحات گوناگون شاهنامه‌ای را می‌یابیم (برای شواهد، نک: حمیدی، ۱۳۶۴: ۳۴، ۳۶، ۵۸، ۶۸، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۰۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۷۶، ۳۰۸ و ۳۱۲). ثانیاً: قآنی در عصر قاجار می‌زیسته و این دوره در تاریخ ایران یکی از ادوار درخشان توجه و علاقه‌مندی به حماسه ملی ایران و مهمترین بازتاب آن رواج شاهنامه‌خوانی و نقالی بوده است (نک: سادات اشکوری، ۱۳۸۵: ۵۰؛ میرشکرایی، ۱۳۸۵: ۳۴). به تأثیر از همین فضای فرهنگی بود که آقا محمدخان قاجار شاهنامه‌خوانی مخصوص داشت (نک: لسان، ۱۳۸۵: ۸۳) و فتحعلی‌شاه شاهنامه می‌خواند (نک: آرین‌پور، ۱۳۵۷: ۱/۱۵؛ بهار، ۱۳۸۲: ۱/۴۹) و پس از ورود صنعت چاپ به ایران شاهنامه‌های بسیاری چاپ شد و در اختیار مردم قرار گرفت (نک: لسان، ۱۳۸۵: ۸۴). اینکه برخی از طومارهای مهم نقالی هم - مانند طومار جامع نقالان معروف به هفت لشکر و کهن‌ترین طومار مجموعه شادروان مرشد عباس زریری اصفهانی (نک: هفت لشکر، ۱۳۷۷: سی و یک و سی و چهار مقدمه؛ زریری، ۱۳۶۹: نوزده پیشگفتار) - در روزگار قاجار کتابت شده، نشان دهنده اهمیت نقالی در این زمان است. بر این اساس شاید یکی از موجبات توجه فراوان قآنی - و شاعران هم‌روزگارش - به اشارات شاهنامه‌ای، تداول شاهنامه‌خوانی، نقالی و داستانهای شفاهی / مردمی در زمان زندگی آنها بوده است.^۵

در باره قآنی دو احتمال فردی / شخصی دیگر هم قابل طرح است. یکی اینکه او از هفت یا هشت سالگی به بعد ساکن خراسان شده و در آن دیار دانش اندوخته است (نک: قآنی، ۱۳۳۶: شش مقدمه) و چون در زادگاه فردوسی و خاستگاه شاهنامه، حماسه ملی ایران همواره در اوج توجه و احترام همگان - خصوصاً فضلا - بوده، شاید خراسان‌نشین او در این کشش و آشنایی عمیق بی تأثیر نبوده باشد. دوم اینکه قآنی در برخی از اشعارش خود را خاقانی ثانی نامیده و در پی تقلید و اقتفای قصاید مطمئن شاعر شروان برآمده است. احتمال دارد همین توجه، رقابت و حتی برتر

شمردن خویش (نک: زرین کوب، ۱۳۷۴: ۳۳۵) سبب فراوانی و تنوع تلمیحات شاهنامه‌ای در دیوان او باشد. بدین معنی که او که در شعر خاقانی تأمل بسیاری کرده و با وسعت اشارات شاهنامه‌ای دیوان وی آشنا بوده است،^۱ کوشیده تا با بهره‌گیری دقیق و گوناگون از انواع تلمیحات ملی-پهلوانی، در این حوزه از سخن‌سرایی نیز خود را بالاتر و مسلط تر از خاقانی نشان دهد. اگر این گمان درست و پذیرفتنی باشد پاسخ پررسی که در باره کوشش عامدانه قآنی برای استفاده از عناصر شاهنامه‌ای مطرح شد، آری است.

بحث و بررسی

۱. مدایح

در سبک‌شناسی و بلاغت شعر فارسی، کاربرد تلمیحات شاهنامه‌ای به منظور گسترش شیوه‌های بیان مقصود و افزایش تأثیر سخن بوده و شاید وسیع‌ترین استفاده از آن در اشعار مدحی صورت گرفته است. قآنی نیز بنابر همین سنت ادبی در ستایش سروده‌های خویش به کرات از نامها و داستانهای ملی بهره گرفته و همچون اسلافش گاه ممدوح را به یلان و شهریاران شاهنامه تشبیه کرده و گاهی بر آنها برتری داده است. با اینکه طبق بررسی آماری نگارنده بسامد تشبیه در دیوان او (۱۵۹ مورد) بیشتر از نمونه‌های ترجیح ممدوح (۱۳۰ بار) است ولی با این حال او در مواردی از این مدایح ترجیحی، مبالغه را به ترک ادب ملی کشانده و برای نمونه گفته است:

صد گرز لهراسب نیرزد به یک ارزن صد افسر گشتاسب نیرزد به یک افسار
(قآنی، ۱۳۳۶: ۳۳۱)

قآنی حتی ممدوح زن (مه‌دعلیا مادر ناصرالدین‌شاه) را نیز از جهان پهلوانی مانند رستم برتر انگاشته است:

از پس پرده اگر صرصر قهرش بوزد آب گردد ز نهییش جگر رستم زال
(همان: ۵۱۱)

او به دلیل اشراف بر شاهنامه، در چند مورد از تکرار و توالی اشارات گوناگون شاهنامه‌ای برای مدح استفاده کرده (برای نمونه، نک: دیوان: ۱۵۸، ۱۵۹، ۴۵۹ و ۴۶۰) که در نوع خود جالب توجه است به‌ویژه آنجا که در توصیف ممدوح مؤنث از غیرت

تهمینه، شکوه‌های فریگیس، در یوزه‌گری منیژه، بیمناکی فرانک، کتایون، بانوگشسب و رودابه پشت سر هم نام برده (نک: دیوان: ۶۶۳) و مجموعه‌ای از نامه‌ها و کردارهای بانوان شاهنامه را با تسلط کامل عرضه کرده است. شیوهٔ مبالغه آمیز دیگر قآنی برای مدح، مضامینی است که در آنها اعمال ممدوح مایهٔ ابطال روایات باستانی و سبب پیشمانی فردوسی از سرایش اخبار رستم دانسته شده:

دفتر پیشینیان را سوخت باید فرد
داستان باستان را شست باید باب باب
(دیوان: ۵۹)

شهمت تو سخن سنج طوس را به فسوس
ز ذکر رستم دستان ز داستان دارد
(دیوان: ۱۳۵)^۷

شاید او در این کار از نمونه‌های مشابه در شعر امثال فرخی و امیرمعزی تأثیر گرفته باشد.^۸

قآنی افزون بر شخصیت‌های شاهنامه‌ای، یک بار هم از نام خود فردوسی برای مدح دیگری استفاده کرده که ظاهراً در مدایح شعر فارسی از نوادر است زیرا سخنوران دیگر معمولاً توانایی شعری خویش را با فردوسی مقایسه کرده‌اند نه ممدوحی را که به شاعری مشهور نیست. بیت قآنی در بارهٔ شاهزاده شجاع السلطنه حسنعلی میرزاست:

آنکه ماندهٔ سخنور طوس
خردش برگزیده در افلاق
(دیوان: ۴۸۱)

۲. تصویرسازی و توصیف

قآنی از گویندگانی است که بیشترین و متنوع‌ترین استعاره‌ها و مشبّه‌به‌های مبتنی بر نامه‌ها و روایات شاهنامه‌ای را برای تصویرسازی به کار گرفته و توصیف‌های رنگارنگ و هنرمندانه‌ای پرداخته است. در شعر او «روی نهفتن خورشید» به «در چاه افتادن بیژن و در کام اژدها فرو رفتن بهمن» (دیوان: ۳)، «روشنایی ستارهٔ سهیل» به «مغفر زراندود پولادوند» (همان: ۲۰ و ۲۱)، «فرو افتادن سنگ از ستیغ کوه بر لاله‌های دامنهٔ آن» به «سنگ غلتاندن بهمن از فراز کوه به سوی رستم» (۴۳)، «پالودگی باده» به «جام جهان بین کیخسرو» (۷۷)، «قدرت عشق» به «رستم کاموس بند اشکیوس افکن

و سهراب» (۴۱۳)، «درشت‌خویی آزمندان فرومایه با پیرزنان» به «ستیزه رستم با دیو سپید» (۵۱۸)، «سرخ‌ی شفق در آسمان» به «خون‌آلودی پهلوی سهراب» (۵۲۹)، «کوه برف‌آلود زیر سایه ابر» به «دیو سفید زیر دست رستم» (۶۵۶)، «خاکی که باران بر آن باریده» به «تخت گوهرآگین کاووس» (۷۲۴)، «زلف فرو افتاده بر چهره» به «سیاوش در آتش» (۷۵۴، ۷۶۳ و ۷۷۰) و... تشبیه شده است.

بهترین نمونه این تصویرسازیها که در عین حال از مهمترین شواهد تلمیحات مکرر و پیاپی شاهنامه‌ای در شعر فارسی است، یکی تغزل قصیده‌ای است که در آن قآنی به وصف آغاز بهار پرداخته^۹ و در وزن و قافیه و ردیف و نیز بعضی تصاویر آن از قصیده‌ای در دیوان صحبت لاری شاعر معاصر خویش تقلید کرده است^{۱۰} و دیگری این چند بیت در باره برآمدن خورشید و پایان یافتن شب که باز از تشبیب یکی از قصاید مدحی اوست:

| | |
|---|--------------------------------|
| همچو فریدون به کین بیور ظلمت | چرخ ز خور بفراشت اختر کاوان |
| شب چو شماس راند رخس عزیزم | قارن روزش شکافت سینه به پیکان |
| نیّر اعظم کشید تیغ چو رستم | دیو شب از هیبتش گریخت چو اکوان |
| زال خور از ناوک شعاع، فلک را | خون ز شفق برگشاد همچو خروزان |
| خور چو گروی زره سیاوش مه را | بهر بریدن گرفت گوی زنخندان |
| بیژن خورشید در کنابد گیتی | پهلوی شب را فکند خوار چو هومان |
| مهر برآمد به کوهسار چو گودرز | گرد فلک زو ستوه گشت چو پیران |
| گیو خور از روی کین، تژاو ^{۱۱} فلک را | چاک زد از تیغ نور غیبه خفتان |
| ماه به ناوردگاه چرخ ز خورشید | گشت چو رهام ز اشکبوس گریزان |
| هر منور خروج کرد ز خاور | بر صفت کاوه از دیار صفاهان |
| دیده اسفندیار ماه برآورد | رستم مهر از گزینه بیلک برآن |
| رایت گشتاسب سحر چو عیان شد | مجمره زردهشت گشت فروزان |
| مهر فرامر زوار سرخه مه را | بر دم حنجر نهاد خنجر برآن |

(دیوان: ۶۶۰)

در این ابیات- و نیز چند بیت توصیف فرا رسیدن بهار- هر چند مشبه تصاویر یکی (خورشید و روز و فصل بهار) و مشبه‌به‌ها متعدد است و به اصطلاح تشبیه جمع به کار

رفته است که شاید از نظر اطناب در وصفِ موضوعی واحد برای برخی ملال‌انگیز و قابل نقد باشد اما به لحاظ تسلسل تشبیهات برگرفته از نامها و داستانهای شاهنامه‌ای نوعی نوآوری در توصیف است و احتمالاً این دو تغزلِ قآنی - به همراه مقدمهٔ قصیدهٔ پیش‌گفته از صحبت لاری - شاهنامه‌ای‌ترین توصیفات / تصویر‌گرایی‌های طبیعت در شعر فارسی است. یادآور می‌شود که این‌گونه اعناتها در پی‌اپی آوردنِ تلمیحات مّلی - پهلوانی در چند بیت، نمونه‌های دیگری نیز در ادب فارسی دارد.^{۱۲}

قآنی علاوه بر طبیعت، زیبایی و ناز معشوق و اندامهای او را هم با عناصر شاهنامه‌ای تصویر کرده است. برای نمونه:

گیسو کمند رستم و ابرو حسام سام مژگان خدنگ آرش و قد رمح قارنا (دیوان: ۴۳)
 زره رستم است زلفش و، دل همچو خود سفندیار بود (۱۸۸)
 نگه دل دوزتر از تیر رستم مژه برگشته‌تر از خنجر سام (۵۵۶)
 ای هر دو لب‌ت سرخ‌تر از پهلوی سهراب آن دم که بر او خنجر زد رستم دستان (۸۵۷)
 جدول مشبّه و مشبّه‌بّه‌های توصیفات شاهنامه‌ای معشوق در شعر او چنین است:

| مشبّه | مشبّه‌به | مشبّه | مشبّه‌به |
|----------|---|-------------------------|--|
| ۱. گیسو | ۱. کمند رستم (۴۳)، ۵۶۸ و ۷۶۷)، کمند افراسیاب (۱۶۹)، زره رستم (۱۸۸)، مار ضحاک (۳۹۱، ۷۱۹، ۸۸۷، ۸۹۸) | ۴. لب | ۴. مژگان انگشتری جم (۳۵۶)، پهلوی خونین سهراب (۸۵۷)، خون سیاوش (۸۹۸) |
| ۲. مژگان | ۲. خدنگ آرش (۴۳)، خنجر سام (۵۵۶)، سنان گیو در جنگ پشن (۵۸۰) | ۵. دل | ۵. افراسیاب (۷۲۵) |
| ۳. قد | ۳. رمح قارن (۴۳) | ۶. چشم | ۶. افراسیاب (۷۳۹) |
| | | ۷. چشم و گیسو | ۷. حالت افراسیاب در کمند رستم (۵۸۰) |
| | | ۸. نگاه | ۸. تیر رستم (۵۵۶) |
| | | ۹. ستیهندگی یار | ۹. فریدون با گرز گاو (۲۹۲) |
| | | ۱۰. آثار حسن و دلبری | ۱۰. نقش نصرت از علم فریدون (۷۰۲ و ۷۰۸) |

مشابه این تصاویر در شعر پیش از قآنی هم دیده می‌شود و مثلاً یکی از کهن‌ترین نمونه‌های آن تشبیه گیسوی یار به کمند رستم در بیتی از منجیک ترمذی یا دقیقی است^{۱۳} اما در شعر قآنی بسامد کاربرد چنین تشبیهاتی بسیار بیشتر از سراینندگان دیگر است چنانکه حتی می‌توان آن را ویژگی سبکی سخن او دانست و اگر برای دیوان وی - یا به طور کلی شعر دوره قاجار - مجموعه‌ای از نوع انیس العشاق شرف الدین رامی تألیف شود یک سوی ساختمان تشبیه و استعاره، نامهای شاهنامه‌ای خواهد بود.^{۱۴}

در حوزه توصیف و تصویرپردازی، قآنی حتی برای وصف احوال گوناگون خود نیز از اشارات و تشبیهات شاهنامه‌ای بهره گرفته و باز در این زمینه هم گوی سبقت را از دیگران برده است. او بازوی فضل خویش را نیرومندتر از سام نریمان می‌داند (رک: دیوان: ۳۶ و ۳۷) و جور معشوق و گرفتاری و درماندگی دلش را در کار عشق او به: ترس اشکبوس از تیر رستم (۵۰۷)، رنج ماران بر دوش ضحاک (۶۳۴)، دشواری‌های هفت خان اسفندیار (۶۵۱)، زخم خنجر رستم بر پهلوی سهراب (۸۴۹ و ۸۷۲)، کین‌خواهی بهمن از فرامرز (۸۷۲)، فرو رفتن بهمن در کام اژدها (۸۹۲) و افتادن بیژن در چاه (۸۹۲) همانند ساخته و برای نمونه گفته است:

| | |
|----------------------------|---------------------------------|
| تا بر او چون منیژه دل بستم | گشت افراسیاب دل آگاه |
| دل‌م اندر چه زنخدانش | همچو بیژن فکند، لیک آن ماه |
| رستمی کرد و با کمند دو زلف | بیژنم را برون کشید از چاه (۷۲۵) |

قآنی به هنگام شکایت از پسر عمش، خود را سهرابی معرفی می‌کند که او به سان رستم بر وی چیره شده (نک: ۶۷۹) و خواری مقام خویش را در میان شعرا به فروپایگی گرگین در بین پهلوانان ایرانی شاهنامه تشبیه کرده است (← ۶۹۲) این بیت هم در باره آه کشیدنهای غم‌آلود اوست:

| | |
|--|--------------------------------------|
| به رشته آه چون غم را ز دل بیرون کشم گویی | که بیژن را برون آرد ز چه گرد سجستانی |
|--|--------------------------------------|

(۷۷۴)

البته قآنی همواره برای شیکوه‌ها و اعتراضهای خویش از تصویرهای شاهنامه‌ای استفاده نکرده است و یک بار - محتملاً به پیروی از کاربردهای نمادین نامهای شاهنامه در ادب عرفانی و تعلیمی - «بیژن گرفتار در چاه» و «بهمن فرو رفته در کام اژدها» را

به استعاره از نفس رنجور و روح درد کشیده‌اش به کار برده^{۱۵} و در جایی دیگر اشتیاق خود را به باده‌گساری با تلمیح و تشبیه شاهنامه‌ای نشان داده است.^{۱۶}

غیر از مدح مهتران زمان، توصیف و تصویرسازی؛ تلمیحات شاهنامه‌ای در دیوان قآنی کاربردهای دیگری نیز دارد. از جمله تعلیم و تنبّه با یادآوری مرگ شاهان و پهلوانان ملی ایران و نابودی شکوه آنها (←دیوان: ۹۵۹ و ۶۹) و تمثیل سازی با این نامها و اشارات برای تأکید مفهوم مورد نظر (←همان: ۱۷۳، ۵۶۲، ۵۷۷ و ۷۹۷).

۳. تلمیحات نادر

به نظر نگارنده یکی از مهمترین معیارها- و حتی شاید اصلی‌ترین ملاک- ارزیابی و مقایسه شاعران از منظر میزان آشنایی با شاهنامه و روایات حماسی- اساطیری ایران، بررسی بود و نبود و چگونگی تلمیحات نادر ملی- پهلوانی در شعر آنهاست. مراد از تلمیحات نادر، اشاره به نامها و داستانهای نه چندان مشهور و کم‌کاربرد شاهنامه‌ای است و مبنای این نام‌گذاری و دسته‌بندی نیز مطالعه بسامدی تلمیحات شعر فارسی. به عبارت دیگر، مرور انواع تلمیحات ادب فارسی- با استفاده از منابع یاری رسان مختلف- نشان می‌دهد که مثلاً نامهایی چون رستم، فریدون، جمشید و برخی داستانهای مربوط به آنها بسیار پر استعمال است و در مقابل، بعضی اسمها و داستانها (نظیر: فرود و گروه زره و برزو و...) به‌ندرت مورد توجه قرار گرفته و یا حتی از نظر دور مانده است. این دسته از نامها و روایات حماسی- اساطیری، تلمیحات نادر نامیده می‌شود و قآنی در استفاده فراوان و مسلط از این اشارات احتمالاً در صدر همه سخنوران ادب فارسی است.

تلمیحات نادر شاهنامه‌ای در شعر قآنی^{۱۷} در چهار دسته/ عنوان قابل تقسیم‌بندی است. نخست اشاره‌هایی که مأخذ آنها شاهنامه فردوسی است و بیشترین نوع نوادر تلمیحات هم همین گروه از اشارات است. برای نمونه در این بیت:

نفس نامی خود نسودی نیست بل اهتوخوشی است

صنعهها بین تا ز هر حرفت چه سان می‌آورد (دیوان: ۱۴۶)

«نسودی» و «اهتوخوشی» اصطلاحاتی است که در شاهنامه به ترتیب برای طبقه کشاورزان و پیشه‌وران در روزگار پادشاهی جمشید به کار رفته (نک: فردوسی، ۱۳۶۸: ۴۲ و ۴۳/۲۵ و ۳۰) و ضبط آنها در نسخ و چاپهای شاهنامه آشفته است. وجه متن دکتر خالقی مطلق برای نام نخست «بسودی» است و شادروان دکتر تفضلی صورت «پسویی» را برای آن پیشنهاد کرده اند (نک: تفضلی، ۱۳۷۴: ۱۱). نمونه دیگر مشبّه به بیت زیر است که دقیقاً از بخش شبیخون زدن نستیهن، پهلوان تورانی بر سپاه ایران و کشته شدن او به دست بیژن در داستان یازده/ دوازده رخ گرفته شده است (نک: فردوسی، ۱۳۷۳: ۵۶ - ۵۸ / ۸۸۲ - ۹۰۷):

دو گوش توسن گردان ز عکس سرخ‌درفش چو نوک نیزه بیژن ز خون نستیهن
 (۶۰۲)

در این بیت نیز:

یا دو گبرند سیه‌چرده که آرند سجود چون براهیم زراتشت همی بر آذر (۲۵۱)
 که قآنی زرتشت و حضرت ابراهیم (ع) را یک شخصیت تصوّر کرده شاید به شاهنامه نظر داشته است زیرا بنا بر سنت اختلاط و تطبیق بعضی اشخاص ایرانی و سامی، هویت زرتشت و حضرت ابراهیم (ع) با هم درآمیخته (نک: لاریجانی، ۱۳۸۰: ۲۵۱ و ۲۵۲؛ معین، ۱۳۸۴: ۱/ ۱۱۵ - ۱۲۸) و در شماری از دست‌نویسهای شاهنامه بیتی به این صورت در پادشاهی بهرام گور ساخته شده است:

نهم گفت زرتشت پیشین به روی براهیم پیغمبر راستگوی

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۷ / ۳۰۶ / ۴۶)^{۱۸}

دیگر اشارات باریک شاهنامه‌ای در شعر قآنی عبارت است از: نبرد رستم و پولادوند (۲۱)، گریختن رهام از آوردگاه اشکبوس (۲۵، ۵۴ و ۵۵۷)، نام زادشم نیای افراسیاب (۴۱)، نام کاموس (۵۴)، نام سُرّخه پسر افراسیاب (۶۶)، کنگ دژ افراسیاب (۶۶)، پیاده رفتن رستم به پیکار اشکبوس (۹۴)، نام سلم (۱۱۹)، فتح‌نامه فرستادن منوچهر نزد فریدون (۱۴۵)، نبرد قارن و شماساس (۱۴۵ و ۶۶۰)، گرفتاری گروی زره به دست گیو (۱۴۵)، نبرد فرامرز و بهمن (۱۴۵)، تخت آراستن جمشید (۱۵۶)، خود و جوشن آهنین افراسیاب (۱۶۴)^{۱۹}، نام شیده پسر افراسیاب (۱۹۸)، کرم هفتواد و سیب و

اردشیر (۲۳۳، ۳۵۸ و ۴۶۰)، بر دار زدن بهمن فرامرز را (۴۰۴ و ۴۵۷)، کارگر نبودن رزم‌افزارها بر ببریان رستم (۴۲۵)، چوگان بازی سیاوش (۴۵۹)، دوکدان فرستادن هرمزد نزد بهرام چوبین (۴۵۹)، نام خرد و بُرزین (۴۷۰)، نام گرگین (۴۷۰)، نام فرود (۴۹۴)، نام پشنگ پدر افراسیاب (۴۹۴)، ارژنگ دیو در خان پنجم رستم (۴۹۴)، اسب سیاه اسفندیار (۵۱۲)، نام جنگ پشن (۵۷۶ و ۶۱۳)، رویارویی فرود و بیژن (۵۹۶)، خردمندی پشوتن (۵۹۷)، نام کی پشین از فرزندان کيقباد (۶۰۲)، کشته شدن خروزان/ خزیران به دست زال (۶۶۰)، کشته شدن هومان به دست بیژن در گنابد/ گنابد (۶۶۰)، کشته شدن تژاو به دست گیو (۶۶۰)، کشتن فرامرز سرخه را (۶۶۰ و ۷۲۳)، نام تهمینه (۶۶۲)، شیون فریگیس به سبب کشته شدن سیاوش (۶۶۳)، دریوزگی منیژه در توران (۶۶۳)، گریختن فرانک از دست ضحاک (۶۶۳)، نامهای کتایون، رودابه، ارنواز و شهرناز (۶۶۳ و ۶۶۴)، نبرد لاون (۶۶۹)، کشته شدن اهریمن به دست هوشنگ (۶۸۰)،^{۲۰} خواری گرگین در میان پهلوانان ایران پس از نیرنگ با بیژن (۶۹۲)، حزم پیران (۷۲۰)، اژدهاکشی سام در طوس (۷۶۵)، گرفتن رستم خاقان چین را از پشت پیل (۷۹۲)، فریب و بداندیشی گرسیوز و دمور و کشته شدن سیاوش به دست گروه (۷۹۵)، رفتن گشتاسپ به روم و آهنگری و اژدهاکشی در آنجا (۷۹۵) و زندانی شدن اسفندیار به دست پدر (۷۹۵).

این‌همه تلمیح و توجه، غیر از اشارات کلی و شناخته شده شاهنامه‌ای است که در سراسر دیوان قآنی بارها به کار رفته و اشراف خیره‌کننده او به اندازه‌ای است که حتی جزئیاتی مانند نام مکان نبرد بیژن و هومان - یعنی گنابد -^{۲۱} را نیز به درستی در شعر خویش آورده است.

دسته دوم تلمیحاتی است که منبع آنها منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه است. مانند: فرو بردن اژدها بهمن را (۳، ۱۶، ۱۷۹، ۵۹۶ و ۶۱۰) که گزارش داستانی آن به طور کامل در بهمن‌نامه ایران شاه/ شان بن ابی‌الخیر آمده است (نک: ایران شاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۶۰۰-۶۰۲/ ۱۰۳۷۶-۱۰۴۱۳) یا آوردن نام گرشاسپ (۱۱۹)، برزو (۶۳۹)، بانوگشسپ (۶۶۳) و گورنگ (۶۷۰) که مربوط به منظومه‌هایی چون: گرشاسپ‌نامه، برزنامه و بانوگشسپ‌نامه است. البته چون نام و برخی داستانهای این

کسان در بعضی نسخه‌ها و چاپهای غیر منقح شاهنامه در قالب ابیات و روایات الحاقی به نام فردوسی آمده است شاید مأخذ قآنی در اینجا هم در مواردی شاهنامه - و نه حتماً روایات پهلوانی متون دیگر - بوده است.

قآنی بخشی دیگر از تلمیحات درخور توجه خویش را از سایر منابع تاریخی و ادبی - جز از شاهنامه و منظومه‌های پهلوانی - گرفته است. از جمله صورت «زاب» برای زو تهماسب پادشاه ایران (نک: دیوان: ۷۱۸) که در شاهنامه نیامده و مستند بر منابع معتبر دیگر است (نک: رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۱/ ۵۱۶ زیرنویس ۱؛ صدیقیان، ۱۳۷۵: ۲۸۹) یا «ده آک» به جای «ضحاک» (نک: ۷۶۵) که در بعضی مأخذ به معنای (ده عیب و آفت) وجه اشتقاق یا گونه فارسی (پیش از تعریب) نام ضحاک دانسته شده (نک: تبریزی، ۱۳۶۱: ۹۰۳ متن و زیرنویس؛ صدیقیان، ۱۳۷۵: ۱۲۶) که البته پایه علمی ندارد و توجیه عامیانه این واژه/ نام است. همچنین آنجا که قآنی ضحاک را با صفت «علوانی» نامیده (← ۷۹۱) توجهش به مأخذی بوده است که نام پدر او را «علوان» نوشته‌اند (نک: صدیقیان، ۱۳۷۵: ۱۲۶). او در دو بیت نیز به مبنا/ علت برپایی دو جشن نامدار ایرانی اشاره کرده است. یکی در بیت زیر که:

گر نه افریدون فری بر بیوراسپی چیره شد مهرگان جشن از چه رو در هر کران آراستند
 (۸۶۵)

در روایات و معتقدات ایرانی مشهورترین علت برگزاری جشن مهرگان، پیروزی ضحاک بر فریدون و به بند کشیدن او در دماوند در این روز (شانزدهم مهر) است (نک: صدیقیان، ۱۳۷۵: ۲۰۵-۲۰۷). بیت دیگر هم در باره جشن تیرگان است:

یا فکند آرش کمانی تیری از آمل به مرو کز طرب فرخنده جشن تیرگان آراستند
 (۸۶۵)

به گزارش بعضی منابع، تیراندازی آرش برای تعیین حدود مرز ایران زمین سبب جشن تیرگان یا مقارن با روز برگزاری این آیین بوده است (رک: اخوان مقدم، ۱۳۸۷: ۶۲۶؛ رضی، ۱۳۸۴: ۶۵۹-۶۶۱؛ صدیقیان، ۱۳۷۵: ۲۴۹؛ موسی پور، ۱۳۸۳: ۷۸۶ و ۷۸۷). به نظر مرحوم دکتر تفضلی روایت متن پهلوی «ماه فروردین روز خرداد» در باره روز تیراندازی آرش (ششم فروردین) احتمالاً کهن تر از گزارش دوم است که شاید

به دلیل هم‌نامی روز و ماه «تیر» با واژه «تیر» به وجود آمده است (نک: تفضلی، ۱۳۵۴: ۷۹).

نوع چهارم اشارات نادر قآنی را می‌توان «تلمیحات سرگردان» نامید^{۲۲} یعنی ذکر و اشاره‌هایی که منبع داستانی و تفصیل روایت آنها فعلاً - حداقل در حدود بررسی‌های نگارنده - معلوم نیست. او در شکایت از حاج اکبر نواب گفته است:

گله ام از دگران است و بدو بندم جرم رنج آهو نه ز صیاد بود کز رسن است
مرگ سهراب نهانی بود از مرگ هُجیر گرچه زخمش به تن از تیغ گو پیلتن است
(۱۱۴)

از بیت دوم ظاهرآ چنین برمی‌آید که عامل اصلی و پنهانی کشته شدن سهراب، مرگ هُجیر بوده است - که لابد نتوانسته رستم را از میان یلان ایران به او بشناساند - گرچه به‌ظاهر پسر از زخم خنجر پدر کشته شده است. در حالی که در شاهنامه مرگ زنده رزم مانع معرفی رستم به سهراب می‌شود و در هیچ‌یک از منابع رسمی، نقالی و عامیانه که به داستان رستم و سهراب اشاره کرده‌اند، سخنی از مرگ هُجیر نیست. وان چاه‌های چند که جم‌کنده بود نیز ماند از برای آب دو چشمش در انتظار
(۳۵۲)

در بعضی از منابع از ایجاد رودها و کندن چاه توسط جمشید یاد شده (رک: صدیقیان، ۱۳۷۵: ۸۲) و برای نمونه در یک روایت منظوم پارسی آمده است:

ز چاه و ز چشمه ز رود روان نه هرگز شود آب کمتر از آن
(به نقل از: کریستن سن، ۱۳۷۷: ۳۷۵)

لیکن نگارنده در میان انبوه روایات متنوع در باره جمشید اشاره‌ای نیافت که مطابق آن - و چنانکه قآنی گفته است - جمشید چاهی کنده و چشم انتظار برآمدن آب از آن مانده باشد.

آنچه فرامرز یل نمود به سُرخه آنچه نریمان گو نمود به کاکو (۷۲۳)
در شاهنامه از دو کاکوی سخن رفته است. نخست نبیره ضحاک که در داستان کین‌خواهی خون ایرج، به دست منوچهر کشته می‌شود (نک: فردوسی، ۱۳۶۸: ۱۴۸ - ۱۵۰ / ۹۵۱ - ۹۸۱) و دیگری نبیره سلم که سام در گزارش خویش از نبرد با دیوان مازندران و گرگساران به کشتن او اشاره می‌کند (نک: همان: ۲۲۴ و ۲۲۵ / ۸۸۹ - ۹۰۹).

از آنجایی که در سنت حماسی و داستانی ایران گاهی - به دلیل تثلیث حماسی شخصیت واحدِ گرشاسپِ سامِ نریمان به سه شخصیتِ گرشاسپ، نریمان و سام (نک: سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲۵۶ و ۲۵۷) - بین بعضی اعمال پهلوانی گرشاسپ و سام و نریمان اختلاطهایی به وجود آمده و روایات دلاوری گرشاسپ به سام و در مواردی بسیار اندک، نریمان نسبت داده شده است شاید در مأخذ احتمالی قآنی هم کشته شدن کاکوی به جای سام به دست نریمان بوده است.^{۲۳}

چه افریدون و چه ایرج، چه مینوچهر و چه نوذر

چه زاب دو ذراع آن شهره در فرخنده فرمانی (۷۹۱)

در هیچ‌یک از منابع برای زو/ زاب تهماسب صفتِ «دو ذراع» یا وصفی - مثلاً مانند کوتاهی یا بلندیِ بالا- که مبنای انتساب این صفت به او باشد، نیامده است. نگارنده حدس می‌زند که شاید مأخذ قآنی در این تلمیحات، روایات نقالی و داستانهای شفاهی / عامیانه متداول در عصر او بوده که تا کنون متن یا صورت مکتوب آنها به دست ما نرسیده است. آنچه این گمان را تأیید می‌کند دیگر اشارات نادر در شعر او و نیز شاعر هم‌روزگارش صحبت لاری است^{۲۴} که منبع و گزارش نقالی یا مردمی / شفاهی آنها شناخته شده و نشان دهنده رواج نقالی و داستان‌گزاری در دوره قاجار در حد تأثیر آن بر ادبیات رسمی زمان است. برای نمونه در این بیت:

فرداست که بر مه رود از خاک سران‌دیب شور و شغب از دخمه گرشاسب و نیرم

(۵۲۶)

ذکر دخمه گرشاسب و نریمان در «سران‌دیب» با روایت یکی از طومارهای چاپ نشده نقالی (به تاریخ کتابت: ۱۱۳۵ ه.ق) مطابقت دارد که در آن فرامرز برای دیدن آرامگاه نیاکان خود به «سران‌دیب» می‌رود^{۲۵} (نک: شاهنامه و گرشاسب‌نامه به زبان نقالان، برگ ۲۰۸ الف و ب). مثال دیگر کاربرد صورت «جمشیدِ جم» در بیتی از اوست (نک: دیوان: ۷۴۵) که با این حالت تأکیدی - افزودنِ گونه مخفف (جم) بر نام (جمشید) - ویژه متون نقالی (برای نمونه، نک: هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۱۱، ۱۵، ۱۷ و...)، روایات عامیانه و آثاری است که ساخت یا مأخذ شفاهی دارند لذا احتمالاً قآنی هم در این استعمال از سخن نقالان تأثیر پذیرفته است. یک بار نیز او از کارگر نشدن تیر و

سنان بر بدن اسفندیار به سحر زرتشت یاد کرده (نک: ۷۶۵) که شاید نظرش به داستان مردمی رویین تن شدن اسفندیار با آبی است که زرتشت به دعا و زمزمه بر سر او می‌ریزد (نک: انجوی، ۱۳۶۹: ۷/۲).

قآنی در یک بیت به رهایی اسفندیار از بند توسط زریر اشاره کرده است:

مرا ز سلسله رنج و درد کرد خلاص گمان بری که بر روی تن، زریر آمد (۱۶۳)
ولی بر پایه روایت شاهنامه کسی که میانجی آزادی اسفندیار از زندان گنبدان دژ می‌شود جاماسپ است (نک: فردوسی، ۱۳۷۵: ۱۹۱-۱۹۸/۱۲۱۳-۱۲۹۰) و زریر پیش از این واقعه کشته شده است. در مآخذ دیگر هم در محدوده جستجوهای نگارنده داستانی مطابق با تلمیح قآنی نیامده است و اگر در اینجا نیز همچون چند نمونه پیشین منبع او احتمالاً روایات نقالی و شفاهی/ عامیانه زمان وی نباشد شاید قآنی چنانکه یکی از پژوهشگران هم توجه کرده‌اند (نک: شمیسا، ۱۳۷۸: ۳۱ و ۴۸۸) دچار «اشتباه در تلمیح» شده که البته با در نظر گرفتن تسلط گسترده او بر موضوعات ملی- پهلوانی بسیار عجیب و پرسش‌برانگیز می‌نماید.

۴. ویژگیهای تلمیحات شاهنامه‌ای قآنی

با تأمل دقیق در انواع تلمیحات شاهنامه‌ای قآنی کاربردها و گاه نوآوریهای خاصی به نظر می‌رسد که می‌توان آنها را ویژگیهای این گونه اشارات او دانست. از جمله اینکه قآنی برخلاف بیشتر شاعران ادب فارسی- که توجه آنها به مضامین شاهنامه‌ای، کلی و غالباً در حد اشاره به نام داستانها و شخصیتهاست- به دلیل آشنایی کامل با شاهنامه، به جزئیات و عناصر گوناگون روایات نیز اشاره کرده است. مثلاً در شاهد زیر بخشهای مختلف داستان سیاوش را در یک بیت گنجانده است که برای کسانی که با این روایت آشنا هستند زیبا و ستودنی است:

به امر شاه و نیرنگ دمور و ریو گرسیوز گروی از طعمه جانش اجل را کرد مهمانی
(دیوان: ۷۹۵)

جالب‌ترین نمونه این ویژگی در دیوان او- که شاید به جرأت در سراسر ادب فارسی منحصر به فرد باشد- آوردن جزئیات متنوع داستان فریدون و ضحاک در تقریباً همه

ابیات قصیده‌ای نسبتاً طولانی (۵۳ بیتی) در مدح فریدون میرزاست و نغز تر اینکه نام مهتر مورد ستایش نیز «فریدون» است و به احتمال بسیار قائلی به همین مناسبت به چنین التزامی (ذکر نام فریدون و اشارات داستانی مربوط به او و ضحاک) دست زده است. در اینجا با آوردن چند بیت از این قصیده، به خوانندگان علاقه‌مند پیشنهاد می‌شود که متن کامل آن را در دیوان قائلی (صص ۳۳۲-۳۳۴) مطالعه کنند.

| | |
|--|------------------------------------|
| از سر دوشِ دو ضحاک درآویخت دو مار | کان دو مار از همه آفاق برآورد دمار |
| ... باشد این مار به خون دل عاشق تشنه | آمد آن مار به مغز سر مردم ناهار |
| ... دو فریدون به جهان نیز برافراخت علم | یکی از دوده جمشید و یکی از قاجار |
| ... آن فریدون اگرش گاو زمین دادی شیر | این فریدون گه کین شیر فلک کرد شکار |
| ... آن به عون علم کاوه گشودی کشور | این به نوک قلم خویش گشاید امصار |
| ... گاوسر گرز بکش گردن ضحاک بکوب | تیشه عدل بز ن ریشه ضحاک برآر |

(۳۳۴-۳۳۲)

در شعر فارسی بعضی از سخنوران کوشیده اند که به هنگام استفاده از نام شاهان و پهلوانان شاهنامه، تناسب موسیقایی و آوایی این اسامی را با واژه‌های پیش یا پس از آنها رعایت کنند. توجه به این جادوی مجاورت- به تعبیر دکتر شفیع کدکنی- در ابیات متعدّد قائلی هم دیده می‌شود و او ترکیباتی مانند: «تهمت‌تن» (۱۶۱)، «هوشنگ‌هوش» (۳۸۹)، «نریمان‌مان» (۴۵۹)، «سیاوش‌وش» (۴۵۹)، «چهر منوچهر» (۶۸۶)، «فرّ فریدون» (۶۸۶)، «فریبرزفر و بُرز» (۸۴۳) و «منوچهرچهر» (۸۷۴) را به همین منظور به کار برده و «سام» را با «سرسام» (۱۱۹)، «برزو» را با «بُرز» (۶۴۳)، «هوشنگ» را با «هوش» و «هنگ» (۶۷۰)، «گرازه» را با «گرز» (۷۲۰) و «فرامرز» و «برزو» را با «فرّه بُرز» (۷۲۰) در کنار هم آورده است. برای مثال:

کنون کاووس کوسی را نگر کز رأفت شامل سیاوش‌وش گوی را داده فرمان جهانبانی
(۷۹۵)

یکی از نوآوری‌های قائلی در تلمیحات شاهنامه‌ای این است که او ویژگی‌ها یا متعلقات یک شخص یا اشاره را به نوعی در تقابل با خود آن شخصیت یا تلمیح قرار داده و با این کار به مدح پرداخته است. به این دو بیت بنگرید:

هر گه که نوک تیر تو رویین‌تنی کند از بیم جان به سر زند اسفندیار دست

چون رستم ار پیاده نهی در نبرد پای کوتاه کند ز رزم تو سام سوار دست (۹۴)
در بیت نخست رویین تنی ویژگی اسفندیار است ولی قآنی با نسبت دادن آن به تیر
ممدوح، اسفندیاری را که خود صاحب این صفت است در برابر آن ناتوان کرده و در
بیت دوم ممدوح را به رستم تشبیه کرده و سپس سام را که نیای تهمن و از خاندان
اوست در مقابل ستوده رستم صفت خویش درمانده نشان داده است.

قآنی در مواردی ممدوح خود را هم‌زمان به دو شخصیت شاهنامه‌ای تشبیه و به
وجه شبهی واحد در آنها توجه کرده است. برای نمونه در این بیت هر دو مشبّه‌به
کیخسرو و اسفندیار طبق شاهنامه در تاختن به توران و ویرانی و تاراج آن مشترکند:
مگر این نی همان کیخسروی کاسفندیارآسا ز ایران لشکرآرا از پی تاراج توران شد
(۱۶۱)

در نمونه‌های مشابه دیگر که مشبّه‌به دو نفر است رابطه میان آنها معاصرت داستانی
یا همراهی در یک روایت است بدین صورت که مثلاً در بیت زیر ممدوح به کیخسروی
تشبیه شده که با کشتن اشکبوس کار رستمی کرده است و می‌دانیم که کشته شدن
اشکبوس به تیر رستم در شاهنامه از رویدادهای دوره کیخسرو است:

اشکبوسی را به یک تیر عذاب از پا فکند راستی کیخسرو ما کار رستم کرد باز (۴۴۷)
شگرد دیگر قآنی در مدح این است که نام یکی از یلان یا شهریاران شاهنامه‌ای را
به صورت موصوف و نام دیگر را به همراه یک رزم‌افزار یا ویژگی دیگر در مقام صفت
آن به کار برده و در واقع ممدوح را با ترکیب نام دو شخصیت شاهنامه‌ای ستوده است.
ترکیبات «بهمن لهراسب‌فر»، «قارن آرش‌کمان»، «گودرز گرشاسب‌مجن»، «نیرم
رستم‌صلابت»، «رستم نیرم‌فکن» (← ۵۸۷ و ۵۸۸) و «هوشنگِ تهمورث‌نظیر» (۶۴۳)
از این گونه است.

همان‌گونه که پیشتر گفته شد ترجیح ممدوح بر کسان ملی- پهلوانی از شیوه‌های
شایع در مدایح ادب فارسی است و در شعر قآنی هم نمونه‌های فراوانی دارد اما او در
این زمینه نیز دست به ابداع زده و با تصویر کردن اشخاص شاهنامه به صورت گل و
گیاه- که از نوادر صور خیال شعر فارسی است- مهتر مورد نظر خویش را بر آنها برتر
انگاشته است:

چون غنچه ز سهم تو بدرتد گریبان
 چون لاله نمایند ز تیغ تو کفن سرخ
 سیاوخشی که روید در صف جنگ
 تشبیه رزم‌افزار ممدوح به شخصیت شاهنامه‌ای نیز ظاهراً از کاربردهای مخصوص
 قآنی است و در اشارات شعرای دیگر- باز در حدود بررسیهای نگارنده- دیده نمی‌شود:
 بلارک تو اگر نیست خیره‌سر بهمن گذر ز بهر چه در کام برغان کند (۱۷۹)
 ویژگی تازه دیگر در سخن او استفاده از نامهای شاهنامه‌ای در بخش شریطه و
 تأبید قصیده مدحی است که جاودانگی و استواری ممدوح را به مضمونهایی چون: رواج
 داستان جمشید در جهان، مثل بودن فر و برز رستم (← ۵۸۸ و ۶۰۰) و... مشروط کرده
 است:

تا به جهان نام از جلالت سهراب
 عزم تو...
 تا به زبان یاد از شجاعت رستم
 (۵۳۳)

یک بار هم قآنی با گزارش خیالی به خواب دیدن زال زر و آزدگی او از لقب/
 صفتش (زر) سخای سرور خویش را مدح کرده است:
 صاحباً صدرا حدیثی طرفه دارم گوش کن
 زار و پژمان زال زر را دوش دیدم در منام
 گفتمش زار از چهای؟ گفتا شنیدستم که زر
 خای خواجه شد چون خاک ره بی احترام
 و اینک اندر دخمه تاری ز ننگ این لقب
 هر زمان از خشم نفرینها کنم بر جان سام
 (۵۳۷)

شاعران دیگر از دیدن فردوسی در عالم رؤیا سخن گفته‌اند^{۲۶} و در یکی از افسانه‌های
 زندگانی فردوسی از آمدن رستم به خواب حکیم توس یاد شده است^{۲۷} اما اینکه
 سخنوری- غیر از فردوسی- شخصیت‌های شاهنامه‌ای را در خواب ببیند ظاهراً فقط از
 ابداعات قآنی برای زمینه‌سازی و مضمون‌پردازی در مدیحه است.

۵. اشاره به فردوسی

قآنی غیر از نامها و داستانهای شاهنامه چندین بار نیز به مناسبت از خود فردوسی و نکته‌هایی از سرگذشت او یاد کرده است. وی در تعظیم جایگاه شاعری اش نزد ممدوح، خویش را «فردوسی ثانی» نامیده (نک: دیوان: ۷۱۰) و در ستایش هنر شاعری حکیم توس گفته است:

شاعر ماهر چو فردوسی ببایستی همی تا به دهر اندر خبر ماندی ز گرد سیستان
(۶۵۴)

قآنی در این بیت که در وصف معشوق است:

چهره ات فردوسی از حُسن است و مژگان در او راست مانند سنان گیو در جنگ پشن
(۵۸۰)

کلمه «فردوسی» را با ایهام تناسب به کار برده و به دلیل آوردن واژه «مژگان» و مشبّه به مصراع دوم به افسانه معروف آزمودن سه شاعر دربار محمود، فردوسی را نظر داشته که کهن‌ترین مأخذ نقل آن ظاهراً مقدمه اول شاهنامه است و بر اساس آن عنصری و فرخی و عسجدی برای راندن فردوسی از نزد خویش - که البته هنوز نمی‌شناسندش - هر یک مصراعی با قافیۀ دشوار می‌گویند^{۲۸} و از او می‌خواهند که آن رباعی را کامل کند و فردوسی بی‌درنگ می‌گوید «مانند سنان گیو در جنگ پشن» (نک: ریاحی، ۱۳۷۲: ۲۰۲ و ۲۰۳).

او در جای دیگر (تشبیب یکی از قصایدش) که به رنجها و نامرادایهای شماری از شاعران نامدار گذشته اشاره کرده، از جمله گفته است:

گه کند فردوسی فردوس فکرت را غمین تا مر آن میمندی ناپاک را شادان کند
(۱۸۱)

احمد بن حسن میمندی نام وزیر سلطان محمود غزنوی است که نظامی عروضی او را میانجی عرضه و مقبول افتادن شاهنامه در دربار غزنه معرفی کرده است (نک: نظامی عروضی، ۱۳۸۳: ۷۸)، ولی در برخی از مقدمه‌های منشور دست‌نویسهای شاهنامه او دشمن و حاسد فردوسی دانسته شده و به نظر محققان به احتمال فراوان

همین روایت- که مورد اشاره قآنی نیز بوده- درست است (نک: خالقی مطلق، ۱۳۸۵: ۱۴؛ ریاحی، ۱۳۷۲: ۲۰۴، ۲۶۸، ۲۸۰ و ۳۳۴؛ سیدی، ۱۳۷۱: ۲۵۲-۲۵۵).

۶. چند نکته دیگر

در حاشیه موضوع «قآنی و فردوسی» باید به سه نکته دیگر نیز اشاره کرد. یکی اینکه او در نامه‌ای که برای شکایت و دادخواهی از جور دو همسر خویش و مادران آنها به ناصرالدین شاه نوشته، در باره دو مادرزن خود آورده است «... گویی فردوسی در باره ایشان فرموده: زن و ازدها هر دو در خاک به/ جهان پاک از این هر دو ناپاک به» (دیوان: ده، مقدمه). این بیت از مشهورترین و در عین حال سخیف‌ترین ابیات الحاقی است که در برخی نسخه‌های متأخر- ظاهراً از سده دهم به بعد- و چاپهای غیرعلمی شاهنامه به فردوسی نسبت داده شده و هرگز سروده او نیست (نک: آیدنلو، ۱۳۸۶: ۶۵-۷۶؛ خطیبی، ۱۳۸۵: ۳۴ و ۳۵). استناد و استشهاد قآنی به این بیت نشان دهنده شهرت انتساب آن به فردوسی در دوره قاجار است که هنوز هم متأسفانه از بعضی اذهان زوده نشده است.

نکته جالب دیگر اینکه او در توصیف اسب پیر خویش آن را حافظ شاهنامه و ناظر روی دادن داستانهای باستان معرفی کرده است:

| | |
|--------------------------------------|-----------------------------------|
| شهنامه فردوسی‌اش از بر همه یکسر | گر کینه ایران بود ار وقعه توران |
| گوید که چنین تاخت به کین قارن و کاوه | گوید که چنان ساخت کمین رستم دستان |
| که آه کشد از جگر سوخته یعنی | خوش عهد منوچهر و خنک دور نریمان |

(۶۲۸)

وصف شاعرانه این باره کهن سال یادآور قصیده جوهری صایغ هروی در باره اسبی است که آن نیز مرکب تهمورث بوده، فریدون و سلم را دیده و به رستم و بیژن سواری داده بوده است (نک: عوفی، ۱۳۶۱: ۶۰۳ و ۶۰۲). ثالثاً، مرحوم استاد ملک الشعرای بهار نوشته‌اند: «قآنی از شعرایی است که می‌بایست کتابی در حماسه‌های ملی می‌گفت چه در ساختن قصه و پشت هم انداختن مطالب و روایت و انتخاب لغات فخیم آن خشونت و غروری که مستلزم حماسه‌سرایی است در وی جمع بوده است. چنانکه بهترین

قصاید قانئی قصایدی است که در موارد فتحی یا رزمی گفته است» (بهار، ۱۳۸۲: ۶۱ و ۶۲). شاید این شیوه سخنوری نتیجه وسعت آشنایی او با شاهنامه و تأملات دقیق در اسلوب داستان‌پردازی، واژه‌گزینی و حماسه‌سرایی فردوسی بوده است.

نتیجه‌گیری

از بررسی کامل دیوان قانئی و ملاحظه تنوع و فراوانی کاربردهای گونه‌گون نامها و داستانهای شاهنامه‌ای در شعر او می‌توان تقریباً با اطمینان گفت که او آشناترین شاعر ادب فارسی با شاهنامه بوده است و چنانکه نشان داده شد این آگاهی تنها محدود به متن حماسه فردوسی نبوده و او از اخبار ملی-پهلوانی ایران در منابع دیگر از جمله منظومه‌های پهلوانی، طومارهای نقلی و روایات شفاهی/مردمی هم مطلع بوده است. این اشراف و استفاده درست و هنرمندانه-به‌ویژه از جزئیات و نوادر داستانهای شاهنامه‌ای- هنگامی شگفت‌انگیزتر خواهد بود که بدانیم قانئی گویا برخی از اشعار خویش را «با سرعت و بالبداهه ساخته است» (دیوان: سی و شش مقدمه و نیز، نک: دولت آبادی، ۱۳۰۴: ۴۱۱ و ۴۱۲).

چند تن از پژوهشگران، خاقانی (نک: فتوحی، ۱۳۸۶: ۲۸۱؛ نوریان، ۱۳۸۰: ۲۲۰) و نیز صفای اصفهانی (رک: یاحقی ۱۳۷۷: ۴۸۴) را به لحاظ توجه به موضوعات اساطیری و شاهنامه‌ای مقدم بر شاعران دیگر دانسته‌اند و یکی از آنها هم تصریح کرده است که «صحبت از نظر توجه به اساطیر از قانئی قوی‌تر است» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۲) اما نگارنده با مطالعه دقیق تلمیحات حماسی-اساطیری این شعرا و مقایسه آماری/بسامدی آنها با اشارات شاهنامه‌ای قانئی اذعان می‌کند که نه کمیت و نه چگونگی کاربرد و بازتاب نامها و روایات شاهنامه‌ای در دیوان آنها قابل مقایسه با سخن قانئی است. صحبت لاری سخن‌سرای هم‌دیار و معاصر قانئی از شاعران پر تلمیح است و حتی در میان اشارات نادر او، موضوعاتی دیده می‌شود که در شعر قانئی نیست (مثلاً: داستان جنگ هفت لشکر ← دیوان: ۱۴۹) و آبری بودن بربیان (← ۲۹۱) ولی دیوان او نیز، هم در تلمیحات عمومی شاهنامه‌ای و هم در تلمیحات نادر بسیار کم‌مایه‌تر از آن قانئی است.

البته این نکته که قآنی بیش از همه شاعران ادب فارسی با شاهنامه آشنا بوده است هرگز به معنای نفی یا نادیده انگاشتن پشوانه فرهنگی گویندگان دیگر - که برخی از آنها از دانش گسترده‌ای حتی در همین حوزه مسائل ملی و پهلوانی بهره‌مند بوده‌اند - نیست بلکه منظور دقیق‌تر این است که قآنی بهتر و مسلط‌تر از دیگران توانسته است از این آگاهی و اشراف خویش در شعرش به شیوه‌های متنوع استفاده کند و سایر شعرا - اگر هم به اندازه قآنی بر دقایق داستانهای شاهنامه‌ای احاطه داشته‌اند - نخواستند یا نتوانسته‌اند هم‌پای او از این بخش از معلوماتشان در سخن خود بهره‌مند شوند. جالب‌تر اینکه توجه به تلمیحات شاهنامه‌ای در شعر، از قآنی به پسر شاعر او، سامانی، نیز به میراث رسیده و او که زیر تأثیر و تعلیم چنین پدری در همان اوان نوجوانی و بسیار زود هنگام با شاهنامه آشنا شده بوده است، در نمونه اشعاری که تا هفده سالگی سروده نامها و داستانهای حماسی - اساطیری را به صورتهای گوناگون به کار گرفته است. برای نمونه:

اگر نه مژه او رستم است و من سهراب
 چرا به سینه من هر زمان زند خنجر
 (قآنی، ۱۳۳۶: بیست و یک مقدمه)

چون رستم است دشت و سویس سیل افکند
 ایدون ز کوه سنگ به آیین بهمنی
 (همان: بیست و چهار مقدمه)

کوس فراسیاب را ماند رعد در هوا
 تیغ سپندبار را قوس قزح بهین گوا
 (همان: بیست و پنج مقدمه)

دیوان موجود قآنی حدود بیست و یک تا بیست و دو هزار بیت است و او با همین اندازه شعر تأثیرپذیرترین شاعر ایرانی از شاهنامه شناخته می‌شود اما به استناد گزارشی از زمان خود وی (زندگی‌نامه او به قلم طاهر دیباچه‌نگار در ۱۲۷۲ ه.ق) گویا مجموعه ابیات او در اصل صد هزار بیت بوده که از بین رفته و در همان زمان هم فقط شصت هزار بیت از آنها - یعنی سه برابر بیش از آنچه امروز در دسترس ماست - موجود بوده است (نک: رستگار فسایی، ۱۳۸۰: ۱۶؛ قآنی، ۱۳۳۶: بیست و هفت و بیست و هشت مقدمه؛ یوسفی، ۱۳۷۶: ۳۲۵). اگر این گزارش، درست و معتبر باشد به قرینه اشعار باقی‌مانده او می‌توان احتمال داد که در آن ابیات از دست رفته نیز قآنی رویکردهای

پر تنوع دیگری به شاهنامه و روایات ملی - پهلوانی داشته و احتمالاً کمیّت و کیفیت اثرپذیری وی از حماسه ملی ایران بسیار گسترده‌تر از این بوده است. این حدس نزدیک به یقین در کنار شواهد بسیار دیوان بیست و چند هزار بیتی او تردیدی در این نتیجه‌گیری بر جای نمی‌گذارد که آشناترین شاعر ادب فارسی با شاهنامه، قآنی است.

پی‌نوشت

۱. تعبیر «آشتی با قآنی» از دکتر منصور رستگار فسایی در کتابی با همین نام است.
۲. برای آگاهی کامل و دقیق در باره مکتب/ جریان بازگشت ادبی و ویژگیهای آن، رک: آذرنگ، عبدالحسین؛ «بازگشت ادبی»، دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۵، ج ۱، صص ۴۶۵ - ۴۶۹؛ دادبه، اصغر؛ «بازگشت ادبی»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۱، ج ۱۱، صص ۱۵۵ - ۱۶۲؛ شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما، ترجمه حجت الله اصیل، نشر نی، چاپ دوم ۱۳۸۲، صص ۵۵ - ۶۷؛ لنگرودی، شمس؛ مکتب بازگشت (بررسی شعر دوره‌های افشاریه، زیدیه، قاجاریه)، نشر مرکز، ویرایش دوم ۱۳۷۵ و
- Hanaway, William, ((Bâzgašt-e- Adabi)), *Encyclopaedia Iranica*, edited by Ehsan Yarshater, London and New York, Routledge and Kegan Paul, 1990, vol 4, pp.58- 60.
۳. او زیر تأثیر همین توجه، منظومه شهشاهنامه را هم سروده است.
۴. داوری شاهنامه‌ای نیز به خط و نگارگری خویش فراهم آورده و مقدمه‌ای منظوم به بحر متقارب بر آن افزوده است (از نمونه‌های دیگر شاهنامه‌گرایی در شاعران این دوره).
۵. این نکته در حدّ یک احتمال است و موضوع/ حدس رابطه رواج شاهنامه‌خوانی و نقالی در یک دوره (مانند عصر صفوی و قاجار) با تغییر کمّ و کیفِ تلمیحات شاهنامه‌ای شاعران آن زمان نیازمند بررسی دقیق و بسامدی جداگانه‌ای است ولی در هر حال دیوان قآنی و نمونه‌های اشعار سایر سخنوران قاجاری این ارتباط را محتملاً تأیید می‌کند.
۶. در باره خاقانی و شاهنامه، رک: آیدنلو، سجّاد؛ «نکته‌هایی در باره تلمیحات شاهنامه‌ای خاقانی»، نارسیده‌ترنج (بیست مقاله و نقد در باره شاهنامه و ادب حماسی ایران)، با مقدمه دکتر جلال خالقی مطلق، اصفهان، نقش مانا، ۱۳۸۶، صص ۲۷۱ - ۳۰۰؛ اردلان جوان، سید علی؛ تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی،

- مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ سوم ۱۳۷۵، صص ۵۶-۱۰۴؛ اسلامی نژاد، عباس؛ «خاقانی و شاهنامه»، فصلنامه هستی، تابستان ۱۳۷۲، ص ۱۸۵؛ نوریان، مهدی؛ «خاقانی شروانی بر خوان رنگین فردوسی»، نشر دانش، شماره ۹۸، پاییز ۱۳۸۰، صص ۲۰-۲۴.
۷. برای دیدن شواهد دیگر، نک: دیوان: ۱۴۸، ۱۷۹، ۲۴۴ و ۳۶۵.
۸. از جمله:
- شجاعت تو همی بسترد ز دفترها
 حدیث رستم دستان و نام سام سوار
 (فرخی، ۱۳۸۵: ۶۱)
- تاریخ فتوح تو درست است و حقیقت
 افسانه شهنامه محال است و مزور
 (امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۲۲۶)
۹. رستم عید از برای چشم کاووس بهار
 یا منوچهر صبا زی آفریدون ربیع
 بهر دفع بیوراسب دی، گلستان کاوه را
 رستم اردیبهشتی مژده نزد توس عید
 بهر ناورد فرامرز خریف، اینک سپهر
 ... یا شماساس خزان را قارن اردیبهشت
 ... یا گروهی فصل دی را بر فراز تلّ خاک
 ... خواهان لاله و گل را ز هفتاندام خاک
 (دیوان: ۱۴۵)
۱۰. مطلع قصیده صحبت این است:
 باد فروردین تزلزل در خزان می آورد
 اردشیر آسا شکن بر اردوان می آورد
 (صحبت لاری، بی تا: ۳۲۶)
۱۱. ضبط متن دیوان «تژاد» و احتمالاً سهو چاپی است.
۱۲. از جمله قطعه‌ای از انوری به نام «در طلب شراب» و قطعه تأویل‌آمیز منسوب به مولوی در آتشکده آذر. به ترتیب، رک: انوری، اوحدالدین؛ دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۷۰۴؛ آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ؛ آتشکده آذر، به کوشش دکتر سید جعفر شهیدی، مؤسسه نشر کتاب، ۱۳۳۷، ص ۳۱۷.

۱۳. گویی کمند رستم گشت آن کمند زلف/ کز بوستان گرفته گل سرخ را اسیر. این بیت در دیوان دقیقی (به اهتمام دکتر محمدجواد شریعت، انتشارات اساطیر، چاپ دوم ۱۳۷۳، ص ۱۱۷) آمده است اما مأخذ دیگر آن را به نام منجیک ترمذی آورده‌اند. نک: اداره‌چی گیلانی، احمد؛ *شاعران هم عصر رودکی*، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار ۱۳۷۰، ص ۲۰۲؛ دبیرسیاقی، سید محمد؛ *پیشاهنگان شعر پارسی*، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم ۱۳۷۱، ص ۱۵۰؛ مدبری، محمود؛ *شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان در قرنهای ۳، ۴ و ۵*، انتشارات پانوس ۱۳۷۰، ص ۲۳۰.

۱۴. برای نمونه‌ای دیگر از توصیف معشوق با اسامی یلان و شهریاران گوناگون شاهنامه‌ای در شعر عصر قاجار، نک: آیدنلو، سجّاد؛ «شاهنامه‌ای‌ترین شعر غنایی»، نارسیده‌ترینج، همان، صص ۲۵۶، ۲۵۸ و ۲۶۱.

۱۵. چندم به کارگاه طلب، نفس در تعب چندم به بارگاه فنا روح در عنا
مگذار بیژنم را در قعر تیره چه میسند بهممنم را در کام اژدها (دیوان: ۱۶)

۱۶. جام کیخسرو پراز می کن که تا چون تهمتن کینه خون سیاوش خواهم از افراسیاب
(۷۲)

۱۷. به دلیل پشتوانه فرهنگی پرمایه قآنی در میان تلمیحات سامی او نیز اشارات ظریف و نادر یافته می‌شود.

۱۸. ضبط مصراع دوم در تصحیح دکتر خالقی مطلق و همکارانشان «نُهَم پور پیغامبر راستگوی» (فردوسی، ۱۳۸۴: ۴۱۹/۵۳) است. برای توضیح این ضبط، رک: خالقی مطلق، جلال (با همکاری محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی)؛ *یادداشت‌های شاهنامه*، بخش سوم و چهارم، نیویورک، بنیاد میراث ایران ۲۰۰۹م، ص ۱۱۸. یادآور می‌شود که در گرشاسپ‌نامه هم زرتشت نام دیگر ابراهیم (ع) دانسته شده است. نک: اسدی، ۱۳۱۷: ۵۰/۴۴۱.

۱۹. احتمالاً ناظر است بر این بیت در باره افراسیاب (از زبان زال خطاب به رستم):
درفش سیاه است و خفتان سیاه از آهنش ساعد وُز آهن کلاه
(فردوسی، ۱۳۶۸: ۳۴۷/۲۶)

۲۰. اشاره دارد به کشته شدن دیو سیاه فرزند اهریمن به دست هوشنگ، نک: فردوسی، ۱۳۶۸: ۲۴ و ۲۵/۵۰-۶۶.

۲۱. پیکار بیژن و هومان در ضمن داستان رزم یازده/ دوازده رخ روی می‌دهد و محلّ این جنگ در *شاهنامه* «گنابُد» است. برای نمونه، نک: فردوسی، ۱۳۷۳: ۱۸/۲۵۱ و ۴۹/۷۶۲.

۲۲. اصطلاح «تلمیحات سرگردان» به قیاس «رباعیات سرگردان» ساخته و به کار برده شده است.
۲۳. نمونه دیگر این موضوع اشاره‌ای در بهمن‌نامه است که نریمان به بند کشنده و گُشنده ضحاک معرفی شده است (رک: ایران شاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۴۲۷ و ۴۲۸/۷۲۶۶ و ۷۲۶۷) در صورتی که در متون پهلوی این کار از خویشکاریهای آخرالزمانی گرشاسپ و سام است.
۲۴. در این بیت صحبت: آن چون شه روم و غزوه روس / این رستم و جنگ هفت لشکر (دیوان: ۱۴۹)؛ «جنگ هفت لشکر» از داستانهای طومارهای نقالی است (برای نمونه، نک: هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۳۲۹-۴۵۴) و در شاهنامه و منابع رسمی دیگر ذکری از آن نیست.
۲۵. در بهمن‌نامه (۶۹۲۶/۴۰۹) گورگاه گرشاسپ و نریمان و نیز سام و رستم در شهر سمندور در چند منزلی قنوج است.
۲۶. مانند: ابن حسام خوسفی، صاحب و شمس طیبی. برای روایت خواب آنها، رک: خوسفی، ابن حسام؛ تازیان‌نامه پارسی (خلاصه خاوران‌نامه)، تصحیح حمیدالله مرادی، مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۸۲، صص ۱۹۹ و ۲۰۰/ ۲۷۱۶-۲۷۵۲؛ دبیرسیاقتی، سید محمد؛ زندگی‌نامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه، نشر قطره ۱۳۸۳، ص ۲۵۲؛ یاحقی، محمدجعفر؛ «ذیل سرچشمه‌ها»، فصلنامه پاژ، سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۸۷، صص ۵۹ و ۶۰.
۲۷. برای این داستان، نک: ریاحی، ۱۳۷۲: ۲۴۱، ۲۸۷، ۳۴۲ و ۳۹۳-۳۹۵.
۲۸. آن سه مصراع چنین است: چون عارض تو ماه نباشد روشن / هم رنگ رخت گل نبود در گلشن / مژگانت همی گذر کند از جوشن.

کتابنامه

- آرین‌پور، یحیی (۱۳۵۷)، / از صبا تا نیما، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری موسسه انتشارات فرانکلین.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۶)، «این بیت از فردوسی نیست»، نارسیده ترنج (بیست مقاله و نقد در باره شاهنامه و ادب حماسی ایران)، با مقدمه دکتر جلال خالقی مطلق، اصفهان، نقش مانا، صص ۶۵-۷۶.

- اخوان مقدم، ندا (۱۳۸۷)، «تیرگان»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۶، صص ۶۲۵-۶۲۷.
- اسدی، ابونصر علی (۱۳۱۷)، *گرشاسپ نامه*، تصحیح حبیب یغمایی، تهران، بروخیم.
- امیرمعزی، ابوعبدالله محمد (۱۳۱۸)، *دیوان*، به اهتمام عباس اقبال، تهران، کتابفروشی اسلامیّه.
- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۱۳۶۹)، *فردوسی نامه*، تهران، علمی.
- ایران شاه بن ابی الخیر (۱۳۷۰)، *بهمن نامه*، ویراسته دکتر رحیم عفیفی، تهران، علمی و فرهنگی.
- بهار، محمدتقی (۱۳۸۲)، «بازگشت ادبی»، *بهار و ادب فارسی*، به کوشش محمد گلبن، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ج ۱، صص ۴۳-۶۶.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۶۱)، *برهان قاطع*، به اهتمام دکتر محمد معین، تهران، امیرکبیر.
- تفضلی، احمد (۱۳۵۴)، «آرش»، *دانشنامه ایران و اسلام*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۱، صص ۷۷-۷۹.
- _____ (۱۳۷۴)، «چند واژه عالمانه از پهلوی در شاهنامه»، *نامه فرهنگستان*، سال اول، شماره دوم، شماره تابستان، صص ۴-۱۱.
- حمیدی، مهدی (۱۳۶۴)، *شعر در عصر قاجار*، تهران، گنج کتاب.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۵)، «نگاهی تازه به زندگی نامه فردوسی»، *نامه ایران باستان*، سال ششم، شماره اول و دوم (پیاپی ۱۱-۱۲)، صص ۳-۲۵.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۵)، «بیتهای زن ستیزانه در شاهنامه»، *در باره شاهنامه*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، صص ۳۲-۴۸.
- دولت آبادی، یحیی (۱۳۰۴)، «قآنی شیرازی»، *آینده*، سال اول، شماره ۷، شماره بهمن، صص ۴۰۹-۴۱۳.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۷۹)، *فرهنگ نامه های شاهنامه*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۰)، *آشتی با قآنی شیرازی*، تهران، باورداران.
- رضی، هاشم (۱۳۸۴)، *گاه شماری و جشنهای ایران باستان*، تهران، بهجت.
- ریاحی، محمّدامین (۱۳۷۲)، *سرچشمه های فردوسی شناسی*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- زریری، عباس (۱۳۶۹)، *داستان رستم و سهراب به روایت نقّالان*، ویرایش دکتر جلیل دوستخواه، تهران، توس.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴)، *با کاروان حله*، تهران، علمی.
- سادات اشکوری، کاظم (۱۳۸۵)، «نقالی و شاهنامه‌خوانی»، *شاهنامه‌خوانی*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دفتر اول، صص ۴۶-۵۵.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۷۸)، «بازشناسی بقایای افسانه‌گرشاسب در منظومه‌های حماسی ایران»، *سایه‌های شکار شده*، تهران، قطره، صص ۲۵۱-۲۸۶.
- سیدی، مهدی (۱۳۷۱)، *سرینده کاخ نظم بلند* (پنج گفتار در زمان و زندگانی فردوسی)، مشهد، آستان قدس رضوی.
- شاهنامه و گرشاسب‌نامه به زبان نقّالان* (تاریخ کتابت ۱۱۳۵ ه.ق)، محفوظ در کتابخانه مرحوم استاد مجتبی مینوی به شماره ۱۳۵.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۸)، *فرهنگ تلمیحات*، تهران، فردوس.
- صدیقیان، مهین دخت (۱۳۷۵)، *فرهنگ اساطیری-حماسی ایران*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- صحبت لاری (بی‌تا)، *دیوان*، شیراز، کتابفروشی معرفت، چاپ سوم (تاریخ مقدمه ناشر: آذر ۱۳۳۳).
- عوفی، محمد (۱۳۶۱)، *لباب الالباب* (از روی چاپ ادوارد براون)، به کوشش محمد عباسی، تهران، کتابفروشی فخر رازی.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۶)، *بلاغت تصویر*، تهران، سخن.
- فرّخی، ابوالحسن علی (۱۳۸۵)، *دیوان*، به اهتمام دکتر سید محمد دبیرسیاقی، تهران، زوّار.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۸)، *شاهنامه* (دفتر یکم)، تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، تهران، روزبهان.
- _____ (۱۳۷۳)، *شاهنامه* (دفتر چهارم)، تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک، بنیاد میراث ایران.
- _____ (۱۳۷۴)، *شاهنامه* (بر اساس چاپ مسکو)، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران، قطره.
- _____ (۱۳۷۵)، *شاهنامه* (دفتر پنجم)، تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک، بنیاد میراث ایران.

- _____ (۱۳۸۴)، شاهنامه (دفتر ششم)، تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق با همکاری دکتر محمود امیدسالار، کالیفرنیا و نیویورک، بنیاد میراث ایران.
- قآنی (۱۳۳۶)، دیوان، تصحیح دکتر محمدجعفر محبوب، تهران، امیرکبیر.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۷۷)، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، ترجمه دکتر ژاله آموزگار - دکتر احمد تفضلی، تهران، چشمه.
- لاریجانی، محمد (۱۳۸۰)، داستان پیامبران در تورات، تلمود، انجیل و قرآن و بازتاب آن در ادبیات فارسی، تهران، اطلاعات.
- لسان، حسین (۱۳۸۵)، «شاهنامه خوانی»، شاهنامه‌خوانی، همان، صص ۵۶-۸۵.
- معین، محمد (۱۳۸۴)، مزدینا و ادب پارسی، تهران، دانشگاه تهران.
- موسی پور، ابراهیم (۱۳۸۳)، «تیرگان»، دانشنامه جهان اسلام، تهران، بنیاد دایره المعارف اسلامی، ج ۸، صص ۷۸۶-۷۹۱.
- میرشکرایبی، محمد (۱۳۸۵)، «شاهنامه‌خوانی از دید مردم‌شناسی (نظری به تاریخچه شاهنامه‌خوانی از دید مردم‌شناسی)»، شاهنامه‌خوانی، همان، صص ۳۰-۴۵.
- نظامی عروضی (۱۳۸۳)، چهار مقاله، تصحیح علّامه قزوینی، به اهتمام دکتر محمد معین، نشر جامی.
- نوریان، مهدی (۱۳۸۰)، «خاقانی شروانی بر خوان رنگین فردوسی»، نشر دانش، شماره ۹۸، شماره پاییز، صص ۲۰-۲۴.
- هفت لشکر (طومار جامع نقالان) (۱۳۷۷)، تصحیح مهدی مداینی - مهران افشاری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۷)، «نفوذ شاهنامه در دنیای مناقب»، جشن‌نامه استاد ذبیح‌الله صفا، به کوشش دکتر سید محمد ترابی، تهران، شهاب، صص ۴۷۷-۴۹۴.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۶)، چشمه روشن، تهران، علمی.